



نظری بر مجلدات پر نکته خاطرات ابوالحسن عمیدی نوری

نورتاباندن بر زوایای تاریک!

■ **محمدرضا کائینی**

ابوالحسن عمیدی نوری، در عداد رجال مطبوعاتی-سیاسی دوره پهلوی دوم به شمار می رود. زندگی سیاسی او مراحل گوناگونی دارد که باید در جای خویش بدان پرداخت. آنچه هم

اینک در معرفی آن سخن می‌رود، مجلدات پر نکته روزنگاشتها و خاطرات اوست که تاکنون هفت جلد از آن، از سوی مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران نشر یافته و مجموعه آن، بالغ بر ۱۱ جلد می‌شود. عمیدی نوری در این یادداشت‌ها، آنچه از طریق ارتباطات نسبتاً گسترده خود نسبت بدان اطلاع یافته، نگاشته و از این رهگذر، مجموعه‌ای نفیس فراهم آورده است. مختار حدیدی و جلال فرهمند مصححان آغازین مجلدات این مجموعه، در دیباچه خویش بر آن، در معرفی صاحب این یادداشت و نیز محتوای آن، چنین آورده‌اند:

«مرحوم ابوالحسن عمیدی نوری در ۱۲۸۲ ش، در تهران به‌دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه سپهر و دوره متوسطه را در رشته ادبی، در دارالفنون تمام کرد و در ۱۳۰۷ ش، از دانشکده حقوق فارغ‌التحصیل شد. وی که از همان سال‌های دانشجویی در سیاست فعال بود و مقالاتی در روزنامه‌های «ستاره ایران» و «طوفان» می‌نوشت، کم‌کم پله‌های ترقی را در کسب مناصب مهم پیمود. مدتی دادیار دادستان تهران و وکیل دادگستری بود و مدتی نیز صاحب امتیاز روزنامه «داد» و مدیر روزنامه‌های «پروش» و «نوروز ایران» بود و تا ۱۳۳۲ ش نیز به سمت و کالت دادگستری اشتغال داشت. از آثار وی می‌توان «آذربایجان دموکرات»، «تخت جمشید»، «چرم و مجازات» را نام برد. لازم به ذکر است که عمیدی نوری



▀ ابوالحسن عمیدی نوری در حیاط مجلس شورای ملی

یکی از افراد مؤسس اتحادیه مطبوعات ایران بود. عمیدی نوری به خاطر نزدیکی و مؤانست با جمعی از نخست‌وزیران و چهره‌های مطرح سیاسی و تأثیرگذار در حاکمیت پهلوی اول و دوم و اشراف آگاهانه بر چرایی تغییر و تحولات در جریان سیاستگذاران‌ها و جایگزینی‌های مقامات سیاسی در دوره‌های مختلف حکومت پهلوی، با نگاشتن خاطراتش اطلاعات مفیدی را درباره عصر پهلوی‌ها، در اختیار علاقه‌مندان تاریخ معاصر قرار می‌دهد. در مجلد نخست این کتاب، دو بخش به ارائه خاطرات و عکس‌ها پرداخته شده و بیش از ۱۷۰ عکس و سند، در این مجموعه منتشر شده است. مهم‌ترین عناوین خاطرات ابوالحسن عمیدی نوری در جلد نخست، به این‌قرار است:

چرا این یادداشت‌ها را تهیه کرده‌ام و باید چاپ شود؟ / ریشه خانوادگی من / ۳۰ هزار نفر از قحطی در تهران مردند/ مدرسه دارالفنون قدیم و تحصیلات من در آنجا / کودتای سوم اسفند و احساسات من/ اولین تیری که خالی کردم/ رفتن به مدرسه قزاقخانه و پذیرفته شدن در آنجا/ مرحوم ابوالفضل لسانی مدیر روزنامه اقتصاد ایران/ یادداشت‌های یک سال در نظام را در اردو نوشتم/ نافرمانی دسته جمعی ما و اولین رباعی من در دانشکده برای تشویق رفقا/ صدور حکم اخراج از مدرسه/ اولین دیدار از سردار سپه و شنیدن اشعار پدرم/ اولین برخورد با داور و طرز رفتار او و دلیل پیشرفتش/ ریختن ۵۰ هزار نفر به مجلس و آمدن سردار سپه و توقیف لسانی من/ چگونه لسانی به خدمت قضایی وارد شد؟/ دادرسی شهرستان تهران که من در آنجا دادیار بودم/ ملاقات با امان‌الله خان پادشاه افغانستان/ تدریس در کالج امریکایی تهران/جنب و جوش در تهران و رونق کار ساختمانی/ جلالیه را اتحادیه و گیو چگونه به دست آوردند؟/ قضاوت رضا شاه/ چطور اتومبیل‌دار شدم و...»



▀ سیدحسن تقی‌زاده در سفر حج در واپسین سالان حیات

فرازهایی مهم از کارنامه سیاستمداری که خویش را «آلت فعل» لقب داد

تقی‌زاده به مثابه یک بیماری لاعلاج که تنها با قطع عضو در مان می‌شود!

■ **شاهد توحیدی**
در بیست و چهارمین روز از فروردین ماه ۱۳۳۶، سید حسن تقی‌زاده سیاستمدار پر سابقه و البته فر توت وقت، به ریاست مجلس سنا برگزیده شد. در آن دوره چهره‌هایی چون او، در عرصه سیاست نقش چندانی نداشتند و بیشتر به مثابه «ژینت المجلس» به کار گرفته می‌شدند! با این همه مناسبت‌هایی از این دست، فرصتی مغتنم برای بازخوانی ادوار گوناگون حیات و سیاست‌وری این طیف چهره‌ها به شمار می‌آید. مقال بی‌آمه نیز با استناد به پاره‌ای از روایات و تحلیل‌ها، در پی چنین خوانشی است. امید آنکه مشروطه‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **میرزا ملکم‌خان، پدر معنوی من است!**

سید حسن تقی‌زاده پیشنماز مسجد شیخ صفرعلی تبریز که به نماینده پرآوازه مجلس صنفی اول شورای ملی مبدل شد، بیشتر از سریند حضور فعال در ماجرای مشروطیت (اعم از مشروطه اول و دوم) شناخته می‌شود. او در آن مقطع، نماینده طیفی بود که علاوه بر برخورداری از حمایت کامل دولت انگلستان، قصد داشتند تا ساختارهای سیاسی، فرهنگی و حتی دینی جامعه را یک شبه دگرگون و روحا و جسما، غربی‌شدن ایران را محقق کنند! این اتفاق، نه تنها در عمل نیفتاد که خود تقی‌زاده نیز در «زندگی طوفانی»، اذعان کرد که در آن دوره، تندروی کرده است! در بادی این مقال و برای شناخت سباحت آن، مناسب است تا بر فرازهای شاخص حیات سیاسی تقی‌زاده، مروری کوتاه داشته باشیم. دکتر موسی فقیه حقانی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره و در گفت و شنود با خیرگزاری فارس، اشاراتی روشن دارد:

«سید حسن تقی‌زاده در دوران مشروطه، خیلی جوان بود. به همین دلیل او، چهره اصلی جریان مشروطه‌خواهی نیست. اما در تحولات بعد از مشروطه، نقش بازتری را ایفا می‌کند. تقی‌زاده در ابتدا، یک طلبه شیخی مسلک بود و همین شیخی

تقی‌زاده و همگانش پس از مدت‌ها معطل کردن مردم برای تحقق آزادی‌های سیاسی و مردم‌سالاری غربگرا، نهایتاً دنبال یک دیکتاتور خشونت‌طلب گشتند تا آرمان‌های برآورده نشده مشروطیت را به مدد قهر و شلتاق‌های مهارناپذیر او محقق کنند! با این همه این جماعت نداشتند که این اسب سرکش تا پایان ماجرا به آنان سواری نخواهد داد و نهایتاً، تمامی آنان را بر زمین خواهد زد!

بودن، بین او و روحانیت اصولی و مرجعیت شیعه، فاصله ایجاد کرد. تقی‌زاده از کودکی، تحت تأثیر استادش میرزا ملکم‌خان قرار می‌گیرد و به همین دلیل، از کسوت روحانی شیخی نیز خارج می‌شود و به سمت عقاید میرزا ملکم‌خان، تمایل پیدا می‌کند. خود تقی‌زاده میرزا ملکم‌خان را پدر معنوی خودش معرفی می‌کند! تقی‌زاده در کل، شخصیت پرآوازه اما مبهمی دارد و خود وی نیز در ایجاد این فضای ابهام‌آلود در مورد شخصیتش، تلاش کرده بود و سعی کرد دبیای خودش را پاک کند! روش تقی‌زاده این است که از کنار مسائل مهم عبور می‌کند و توضیح زیادی نمی‌دهد! خیلی در مورد نقشش در برخی اتفاقات مشروطه و عضویتش در سازمان فراماسونری صحبت نمی‌کند. با این همه مشخص است که تقی‌زاده در پندو ورودش به سیاست و نمایندگی مجلس، آدمی افراطی است. به همین دلیل سهم بسیاری در تندروی‌های تاریخ مشروطه ایران و انحراف آن دارد و همچنین با افراط‌گرایی خود، نقش عمده‌ای در به بن‌بست رسیدن تاریخ مشروطه دارد. در تفسیق‌نامه سیاسی‌ای که مراجع نجف علیه تقی‌زاده نوشته بودند، یک شعر عربی به این مضمون نوشته شده بود که: ما چه امیدخص به تقی‌زاده داشتیم! ما چی شد؟! در آن نامه از تقی‌زاده، به عنوان یک بیماری لاعلاج یاد می‌کنند که جز با قطع عضو درست نمی‌شود!

دوره دوم زندگی تقی‌زاده، معاصر با عصر رضاشاه است. او! اینکه در این دوره، آن شر و شور جوانی را ندارد، اما جزو افرادی است که دور رضا شاه جمع شده‌اند و تجددخواهی عصر رضاشاه را مدیریت می‌کنند. تقی‌زاده در دوره سوم زندگی – که دوره پایانی زندگی او نیز است – در خصوص گذشته و رفتارهایش اعترافاتی دارد. او اعتراف می‌کند که در دوران گذشته، تندروی‌هایی داشته است. در این دوره، به نوعی، دیدگاه‌های تقی‌زاده تعدیل می‌شود. یکی از مواردی که تقی‌زاده نسبت به آن عقب‌نشینی می‌کند، سخنی است که درباره چگونگی پیشرفت و توسعه ایران مطرح کرده است، مبنی بر اینکه ایرانی



▀ سید حسن تقی‌زاده در جایگاه ریاست مجلس سنا

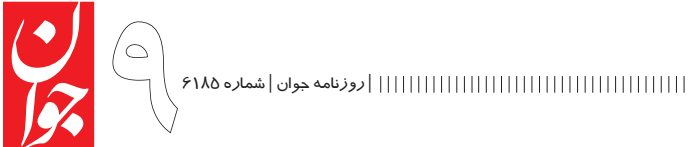
آمده، سعی دارد تا ساحت این ماجرا را قدری شفاف کند:

«با شدت یافتن نهضت مشروطه، تقی‌زاده که دلباخته تفکرات آزادخواهانه و تجددطلبانه غرب شده بود، به صف مشروطه‌خواهان غربگرا پیوست. این گروه از مشروطه‌خواهان بر خلاف مشروطه‌خواهان مذهبی، خواستار حکومتی در چارچوب فرهنگ غرب بودند، حکومتی که در قانون اساسی و همچنین شورای ملی و... غرب را الگویی خود قرار داده باشد. در واقع این گروه از روشنفکران غربگرای شبه مدرن به رهبری تقی‌زاده، مشروطه را به همان گونه می‌خواستند که در غرب رواج داشت و نه هماهنگ با فرهنگی شرقی و اسلامی که در ایران رواج داشت. به عنوان مثال تقی‌زاده در یکی از سخنرانی‌هایش در مجلس می‌گوید: «مشروطیت را در جاهای دیگر دنیا به زحمات چندین ساله اختراع کردند و چون هر چیز اختراعی را بخواهیم از ما خدش برداریم، باید با تمام جزئیات و آلات آن برداریم. اگر ما ساعت را بخواهیم برای تعیین وقت قبول کنیم و لکن یکی از چرخ‌های آن را نگذاریم، کار نخواهد کرد.» بدین ترتیب تقی‌زاده به عنوان یکی از روشنفکران شبه مدرن دوران مشروطیت، به هیچ روی به فرهنگ و باورهای دینی ایران توجه نداشت و تلاش داشت تا قانون اساسی کشورهای غربی را عیناً الگویی خود قرار دهد. این اعتقاد به تقلید در تدوین قوانین مجلس و دلباختگی به غرب، به حدی بود که پس از شروع استبداد صغیر و به توب بستن مجلس، تقی‌زاده بر خلاف حرف‌های خودش که مردم نمایندگان را به مقاومت و دفاع تشویق می‌کرد، به سفارت بریتانیا پناه برد و در نامه‌ای به آن سفارت پس از ستایش‌های فراوان از تمدن انگلیس، یادآور می‌شود که «مشروطیت فرزند روحانی انگلستان است... چشم مردم به جزیره بریتانیای کبیر دوخته و به یاد آن مهربانی‌های سابق منتظر آن ملت نجیب و آن دولت لیبرال هستند.» این جملات خود نشان خود کوچک‌بینی و دلباختگی و علاقه

شبه‌روشنفکران به غرب و تمدن آن می‌باشد که تقی‌زاده تنها نمونه و نمادی کوچک از افکار آنهاست. تقی‌زاده با آغاز جنگ جهانی اول و اشتغال مجلس مشروطه، به خارج از کشور قرار کرد و در برلن آلمان اسکان یافت. او در آنجا دست از فعالیت‌های خود برنداشت و در نشریه کاهه، به بیان راه علاج ایران و راهایی از عقاب‌افتادگی و چگونگی کام برداشتن در راه رسیدن به تجدد پرداخت. تقی‌زاده در سرمقاله شماره اول دوره دوم مجله کاهه، این راه علاج را چنین تعریف می‌کند: امروز چیزی که به حد اعلی برای ایران لازم است و همه وطن‌دوستان ایران با تمام قوا در راه آن باید بکوشند: قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و رسوم و ترتیب و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرهنگشان بدون هیچ استثنایی است... این عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران است... که ایران باید ظاهر و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و پس!»

■ **پیش خود می‌گفتم: از دست رضاشاه از ایران می‌روم و دیگر بر نمی‌گردم!**
تقی‌زاده در دوره میانی حیات خویش، در زمره ابواب جمعی «دیکتاتوری منور» بود. او و همگانش پس از مدت‌ها معطل کردن مردم برای تحقق آزادی‌های سیاسی و مردم‌سالاری غربگرا، نهایتاً دنبال یک دیکتاتور خشونت‌طلب شدند تا آرمان‌های برآورده نشده مشروطیت را به مدد قهر و شلتاق‌های مهارناپذیر او محقق کنند! با این همه این جماعت نداشتند که این اسب سرکش، تا پایان ماجرا به آنان سواری نخواهد داد و نهایتاً، تمامی آنان را بر زمین خواهد زد! اوج این استیصال، در آنجا افتابی شد که وی در مقام روایت موقوف قرارداد داری، امثال خویش را «آلت فعل»‌هایی دانست که چاره‌ای جز گردن نهاندن به حکم دیکتاتور نداشته‌اند. سیده لیلا موسوی پژوهشگر تاریخ معاصر، تقی‌زاده دوران رضاخان را! اینگونه توصیف کرده است:

«با روی کار آمدن رضاخان، روشنفکران ایرانی ماه عسل ورود خود به عرصه قدرت را جشن گرفتند. در آن زمان روشنفکران سکولار و حکومت‌گرای ایرانی، تصویری کردند در دوران رضاشاه، آنان به متن عرصه سیاسی و سیاستگذاری خواهند آمد و مزام امور را در دست خواهند گرفت! تقی زاده، کسروی، تیمورتاش، فروغی، اردشیر جی، نصرت الدوله فیروز و بسیاری دیگر از چهره‌هایی که در زمره اولین حامیان فکری رضاخان قرار گرفتند و بعدها تحت عنوان جریان‌های روشنفکری یا به اصطلاح منورالفکرها شناخته شدند، بر این باور بودند: تذرت! دیکتاتوری منور، تنها راه برون‌رفت کشور از فضای بی‌ثباتی و بحران فروپاشی پس از مشروطه است. سخن از دیکتاتوری منور در دوران حکومت رضاشاه در حالی بود که نه رضاخان را می‌شد به عنوان فردی روشنفکر قلمداد کرد و نه بر خلاف دیگر نمونه‌های دیکتاتوری منور در اروپا، او را بر خودردار از پایگاه اجتماعی و طبقاتی مشخص دانست، ماهیت متفاوت دیکتاتوری رضاخانی نسبت به ویژگی‌های اصلی دیکتاتوری منور، یعنی ملی بودن، مردمی بودن و دارا بودن مشخصه‌های شخصی و فکری متمایز، عاملی شد تا دیکتاتوری منور بسان نوزادی ناقص‌الخلقه در ایران متولد



شود! این موجود ناقص‌الخلقه و در رأسش رضاخان، در نهایت همچون کرونوس خدای یونانی که فرزندان خود را می‌بلعد، روشنفکرانی را که در تولدش نقشی بی‌بدیل داشتند، یک به یک از عرصه قدرت خارج کرد! تقی‌زاده نیز که خود روزی از حامیان پیاده‌سازی روشنفکری منور بود، در سال‌های پایانی حکومت رضاشاه گفت: «چون خیلی خیلی ناراضی بودم، پیش خود می‌گفتم یک روزی از دست رضاشاه از ایران می‌روم و دیگر بر نمی‌گردم...» او نمونه‌ای از اعتراض به شرایط موجود و رویکرد حذقی رضاشاه را! اینگونه در کتاب خاطر‌اتش توضیح می‌دهد: «رضاشاه به مرحوم تیمور تاش ظنین شده بود. سوه‌ظن شاه نسبت به تیمورتاش، مثل مرص بود. در همان وقت که حبس بود، قصدش این بود که به تدریج او را در غیاب داور، محاکمه کنند و از بین ببرند. رضاشاه تکیه کلام معدوم داشت. به داور هم گفته بود: این گوش‌هایت را باز کن والا معدومت می‌کنم...» با اتخاذ چنین رویکردی توسط رضاشاه، روشنفکران فرصت تأثیرگذاری بر پوشش تصمیم‌گیری را نیافتند و اگر هم افرادی چون داور تا بالاترین مقامات سیاسی ارتقا یافتند، سرانجام قربانی جاه‌طلبی و خلق و خوی غیردموکراتیک رضاشاه شدند. از این رو سرخوشی روشنفکران از روی کار آمدن دیکتاتوری رضاخانی، عمر چندانی نداشت و سرانجام، فرجام هر یک از آنها، بی‌مهری و غضب رضاخانی و خروج یک به یک از گردونه قدرت بود. در آنها در نهایت، خود به منتقد حکومت استبدادی او تبدیل شدند! حکومتی که حتی نسبت چندانی از آرمان‌ها و مشخصات دیکتاتوری منور نیز نداشت. این‌س بود فرجام مبارزه جریان روشنفکری ایران با جریان‌های ستنی! یعنی بافلاصه پس از حذف نیروهای ستنی، نوبت به آنان رسید!»

■ **شیخ فضل‌الله هم مثل شما خیلی لجوج بود!**

در باب واپسین منزلگاه حیات سید حسن تقی‌زاده، روایت‌ها گوناگون است. گروهی وی را تائب دانسته و به سفر حج او و نیز وصیتش مبنی بر دفن در کربلا، به عنوان شاهد این مدعا اشاره می‌کنند. عده‌ای نیز بر این باورند که وی به‌رغم فاصله گرفتن از شور و شر جوانی، همچنان نسبت به جناح مخالف خویش در مشروطه، یعنی شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری و یارانش موضع داشت و از آنان مذمت می‌کرد! نمونه‌ای از قتیدان به دیدگاه دوم، آیت‌الله حاج شیخ یحیی نوری است که مدتی در کلاس گاه‌شماری تقی‌زاده در دانشکده معقول و منقول شرکت کرده است. او در این باره به ذکر خاطراتی جالب پرداخته است:

«در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰، بنده در دانشکده معقول و منقول (الهیات کنونی)، در مقطع دکترا تحصیل می‌کردم. البته ما چندان فاصله گرفتن از حضور در کلاس‌های آن دانشکده نداشتیم، زیرا به لحاظ علمی از آن کلاس‌ها چندان استفاده نمی‌کردیم و ترجیح می‌دادیم بیشتر وقت خود را صرف تحقیقات و مطالعات حوزوی کنیم. در آن روزگار، آقای تقی‌زاده در دانشکده «گاه‌شماری» تدریس می‌کرد و پیر و فر توت هم شده بود. البته او مایل بود با وجهه تقی‌زاده و روشنفکر و بانی تجدد در دوران مشروطه، در دانشکده حضور داشته باشد، اما نگاه عموم دانشجویان به وی به لحاظ سوابق سیاه و دفاع‌ناشدنی‌اش، منفی و نامطلوب بود! یکی از روزها که بنده در کلاس او حضور داشتم، می‌دیدم، تقی‌زاده، تمام آنرا را بر رویحان بیرونی نسبت داد که کذب بود. من به‌وی اشکال گرفتم و گفتم: «به‌هیچ وجه، ابوریحان چنین دیدگاهی را بیان نکرده است!» او که خودش را خلع سلاح می‌کرد، بدین ترتیب، در یکی دو مورد دیگر هم در پاسخ به اشکالات بنده نتوانست مقاومت کند. ادامه این روند وجهه او را تنزل می‌دهد، تصمیم گرفتم در برابر اشکالات ما مقاومت نداشته باشد. یکی از موارد که بین ما بحثی در گرفت، او بدون اینکه از نسبت قایملی بنده با شیخ مطلع باشد و تنها به لحاظ اشتراک شهرت ما، در میان بحث گفت: خدا بی‌امرزد! شیخ فضل‌الله نوری را! او هم مثل شما خیلی لجوج بود!» وقتی این سخن را بیان کرد، باز بحثی که ما مدت‌ها ترصد بودیم با وی انجام دهمیم، آغاز شد! در پاسخ ایشان می‌گفتم: «اگر لجاجت را چه بدانیم! اگر اصرار بر حق و انعطاف نداشتن در برابر عوامل بازدارنده از آن، مصداق لجاجت باشد، زهی سعادت برای کسی که از افتخار لجوج بودن برخوردار است!» او گفت: «اگر لجاجت در برابر مظاهر پیشرفت و ترقی باشد چه؟ عقب‌ماندگی کشور شما به دلیل بی‌توجهی به فرهنگ و الگوی رفتاری غرب است و...» در جواب ایشان گفتم: «اگر مظاهر پیشرفت و ترقی را در نفی استبداد و محدودیت قدرت و آزادی‌های مشروع بدانیم، قطعاً لجاجت در برابر آن مذموم است. اما اگر مظهر پیشرفت را در جانداختن الگوهای سخیف رفتاری غریبان و پشت پا زدن به مبانی ارزشی و دینی خود بدانیم، مانند کاری که شما در برداشتن عمامه خود کردید، ر نتافتن آن قطعاً از نشانه‌های عقل و حکمت است!» تقی‌زاده به علت اینکه در سنین پیری از انجام فکری چندانی برخوردار نبود و نیز به دلیل پراکنده‌گویی‌هایی که در مقام بحث داشت، دید نزدیک است به کلی آبرویش در برابر شاگردان برود، از همین‌رو با حالت قهر کلاس را ترک کرد!»